

نگاهی به برخی تغییرات در مصر و اصلاحات در عربستان

تلاش برای رهایی از یک کابوس

محمدعلی عسکری؛ سقوط شاه ایران در بهمن ۵۷ برای دو حکومت مهم منطقه خاورمیانه یک زنگ خطر بزرگ بود؛ یکی مصر و دیگری عربستان سعودی. از آن تاریخ تاکنون یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های حاکمان این دو کشور جلوگیری از تکرار تجربه انقلاب ایران و به‌ویژه به‌قدرت‌رسیدن روحانیان در کشورشان بوده است؛ اما تجربه انقلاب ایران فراتر از قدرت‌گرفتن یک قشر خاص به نام روحانیان بود و به تعبیری عمیق‌تر منجر به قدرت‌گرفتن یک نوع برداشت خاص از اسلام بود که بعدها به «اسلام سیاسی» معروف شد. به‌همین دلیل گرچه در چهار دهه گذشته دولت‌های مصر و عربستان تلاش وافری کرده‌اند تا از یک سو قدرت روحانیان را مهار کرده و از دستیابی آنها به قدرت جلوگیری کنند و از سوی دیگر با تمام گروه‌های مذهبی تندرو از اخوان‌المسلمین گرفته تا جماعت اسلامی، القاعده و به‌تازگی داعش به‌عنوان یک خطر بالقوه مقابله کنند؛ اما به نظر می‌رسد هنوز این خطر دست از سر این حکومت‌ها برنداشته باشد؛ خطری که مانند یک «ازدهای فسرده» به تعبیر مولانا در مثنوی همواره در کمین بوده و به محض رسیدن یک «آفتاب تموز» بیدار شده و صاحبش را طعمه خویش کرده است. آیا تغییرات کنونی در مصر و اصلاحات پیشنهادی در عربستان سعودی می‌تواند بیانگر عبور از این خطر باشد؟

مصر وترسی تاریخی

پیش از وقوع انقلاب ایران، انور سادات، رئیس‌جمهور اسبق مصر، به این باور رسیده بود که برای مقابله با مارکسیست‌ها بهتر است دست گروه‌های اسلام‌گرا ازجمله اخوان‌المسلمین را باز نگذار. همین امر فرصتی به این گروه سرکوب‌شده داد تا آفتابی شده و به ترویج آموزه‌های خود بپردازد. در مصر نهاد رسمی روحانیت در قامت الازهر است که خودنمایی می‌کند و از دیرباز همواره در کنار حکومت بوده و از «نظم موجود» دفاع می‌کرده است. به‌همین‌دلیل گروه‌های اسلام سیاسی ازجمله اخوانی‌ها تلاش می‌کردند در کنار مردم قرار گرفته و مدافع حقوق آنان باشند. اواخر دوران سادات بود که گروه‌های اسلام‌گرای تندرو جان گرفتند و درنهایت نیز یکی از اعضای این گروه به نام خالد الاسلامبولی اقدام به ترور سادات کرد. حسنی مبارک وقتی قدرت را دست گرفت، درست برعکس تجربه سادات تلاش کرد در عین بزرگداشت الازهر گروه‌های اسلام‌گرا را تحت فشار بگذارد. بااین‌حال وقوع انقلاب ایران اِین درس بزرگ را به حاکمان مصر و عربستان داده بود که باید پیش از آن انفجار بزرگ گروه‌های مذهبی را در بخش‌هایی از حکومت خود مشارکت دهند. همین امر موجب شد تا رفته‌رفته اخوانی‌ها به مجرای پایی برآید و در حاکمیت باز گردد و به عضویت پارلمان درآیند. به‌این‌ترتیب حسنی مبارک کاملاً خاطرجمع‌شده بود که از این ناحیه خطری قدرتش را تهدید نمی‌کند؛ اما ناگهان خلاف همه تصورات او که داشت برای جانشینی پسرش جمال مبارک زمینه‌چینی می‌کرد، انقلاب‌های عربی موسوم به «بهار عرب» شکل گرفت و در مدت ۱۸ روز نظام مبارک را سرنگون کرد. جالب اینکه الازهر یکی از آخرین نهادهایی بود که از سقوط دولت مبارک استقبال کرد و همین امر انتقاد گروه‌های مذهبی ازجمله اخوان‌المسلمین را در پی داشت.

با برگزاری انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۲ این «ازدهای اخوانی‌ها» بود که از صندوق‌های رأی بیرون آمد و محمد مرسی را به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهوری انتخابی روانه کاخ الاتحادیه کرد.

در واقع همان کابوسی که سال‌ها مصریان از قسول آن وحشت داشتند، بر سرشان فرود آمده بود. ازاین‌رو در فاصله یک سال از دوران زمامداری مرسی، گروه‌های چپ و ملی‌گرا، روشنفکران و هنرمندان سکولار، توده‌های دانشجویی مصر و همه تکنوکرات‌های دوران مبارک یکپارچه به مقابله با این کابوس برخاستند و پیش از آنکه اسلام سیاسی درمصر پایه‌های قدرتش را مستحکم کند، آن را رد کردند. این‌د در حالی بود که اخوانی‌ها سرمست از قدرت رایگان و آسانی که به دست آورده بودند، راه انحصار در پیش گرفته و حتی حاضر به شراکت یاران دیرین خود در دولت نشدند. مردم مصر به همان شیوه‌ای که در میدان التحرییر تجمع کرده و بر کناره‌گیری مبارک پافشاری کرده بودند، این بار در مقابل کاخ الاتحادیه تجمع کرده و آن قدر پایداری کردند تا به دخالت ارتش و برکناری مرسی منجر شد. وقتی عبدالفتاح السیسی در یک نیمه‌شب پیام ارتش مبنی بر حذف مرسی را قرائت می‌کرد، این شیخ احمد الطییب، رئیس الازهر و محمد البرادعی، از رهبران معتزضان، بود که در کنارش ایستاده و به حرکت او مشروعیت دینی و سیاسی می‌بخشیدند. محمد مرسی هنوز در زندان خود را رئیس‌جمهور مصر می‌داند و هواداران و طرفدارانش نیز بر «مشروعیت» او تأکید می‌ورزند. بسیاری حرکت السیسی را یک کودتای نظامی خونین توصیف کردند و دولت باراک اوباما کمک‌های نظامی مرسوم آمریکا به مصر را قطع کرد؛ بااین‌حال کودتای السیسی در لایه‌های پنهان خود چیز دیگری را مسمی می‌کرد که از ترس و وحشت تاریخی در جامعه مصر ناشی می‌شد. بعد از یک دوران سرکوب خونین، عبدالفتاح السیسی توانست با گرفتن وام از صندوق بین‌المللی پول برنامه‌های اقتصادی ضربتی خود را به اجرا گذاشته و کشور را از گرداب ورشکستگی اقتصادی و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن برهاند. هم‌اکنون دوران چهارساله

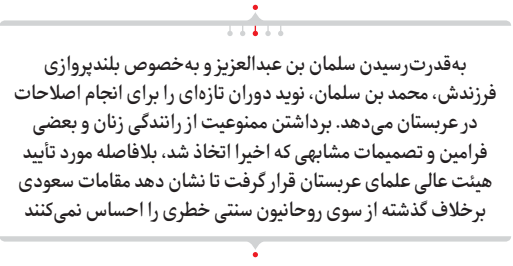


عسکر، Reuters

زاممداری عبدالفتاح السیسی در حال اتمام است و انتخابات آینده (می ۲۰۱۸) محک تازه‌ای برای او و دولتش خواهد بود. آیا خطر اخوانی‌ها و سایر گروه‌های تندرو در این کشور رفع شده است؟ برخی واقعیت‌ها نشان می‌دهد که امکان بازگشت دوباره گروه‌هایی نظیر اخوان‌المسلمین به قدرت در شرایط کنونی بسیار ضعیف است. ازاین‌رو صدهایی از هر دو سو شنیده می‌شود که از یک طرف خواستار «تعدیل مواضع» اخوانی‌ها و از طرف دیگر خواستار «مشارکت‌دادن» آنان در ساختار حکومت است. همچنین دولت السیسی تلاش می‌کند با کمک‌گرفتن از دارالافتای مصر نوعی اسلام رحمانی و مداراچویانه را در همه‌جا ترویج و در زندان‌ها نیز پروژه «تواب‌سازی» را به اجرا درآورد؛ تجربه‌ای که در دوران مبارک پیاده شد و رهبران زندانی گروه جماعت اسلامی نسبت به کارهای گذشته خود توبه کرده و حتی ترور انور سادات را اشتباه و او را «شهید» خواندند.

موجی ازاصلاحات

در چهار دهه گذشته عربستان سعودی نیز تقریباً چنین تجربه مشابهی را پشت‌سر نهاد. با این تفاوت که دولت محافظه‌کار عربستان در جریان بهار عرب نه‌تنها دچار انقلاب با فروپاشی نشد، بلکه به صورت تمام‌قد با پیشرفت انقلاب‌های عربی به مقابله پرداخت. بااین‌حال می‌دانیم نخستین پادشاهی که از سقوط شاه در ایران به‌شدت دچار وحشت شده



به‌قدرت‌رسیدن سلمان بن عبدالعزيز و به‌خصوص بلندپروازی فرزندش، محمد بن سلمان، نوید دوران تازه‌ای را برای انجام اصلاحات در عربستان می‌دهد. برداشتن ممنوعیت از رانندگی زنان و بعضی فرامین و تصمیمات مشابهی که اخیراً اتخاذ شد، بلافاصله مورد تأیید هیئت عالی علمای عربستان قرار گرفت تا نشان دهد مقامات سعودی برخلاف گذشته از سوی روحانیون سنتی خطری را احساس نمی‌کنند
بود، فهد بن عبدالعزيز بود. او در دوران ۲۳ ساله زمامداری خود باوجود ایده‌های جدیدی که داشت و به دنبال مدرن‌سازی کشور بود، ناگزیر شد به روحانیون بهای تازه‌ای بدهد. در دوران او بود که روحانیون سنتی به رهبری «ابن باز» قدرت شگرفی گرفتند، هیئت‌های امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر میدان‌دار شدند و نیروهای موسوم به «پلیس دینی» کنترل امور، به‌خصوص ظواهر جامعه عربستان را به دست گرفتند. فهد نیز خود را سرگرم پیشرفت‌های اقتصادی کرد و مسائل فرهنگی و اجتماعی را به روحانیون سپرد. مدارس و دانشگاه‌ها در کنترل روحانیون درآمدند و احکام شرعی همه‌جا ترویج می‌شد. چاپخانه‌های عظیم برای چاپ قرآن مجید و ارسال آن به سراسر جهان ازجمله این پروژه‌ها بود. نوسازی مکه و مدینه و اعمال قوانین سخت‌گیرانه برای زنان و در رأس آنها ممنوعیت رانندگی آنها تحت عنوان یک فعل «حرام» بخش دیگری از این رویکرد بود تا درمجموع افشار سنتی و روحانیون راضی شده و دیگر هوس قدرت نکنند. حتی مشارکت در جنگ افغانستان نیز بخشی از این پروژه را تداعی می‌کرد و پادشاه عربستان به این وسیله انرژی گروه‌های مذهبی را به خارج از کشور جهت می‌داد. اما در همین سال‌ها آن ازدهای خفته نیز بی‌کار ننشست. در همان سال‌های پیروزی انقلاب ایران بود که فردی به نام «جهیمان» در مکه

حلیمه یعقوب چگونه رئیس‌جمهور شد

شهروندان این کشور، اعم از هر نژاد و مذهبی ممکن نیست. در سنگاپور، رئیس‌جمهور از سوی مجلس برگزیده می‌شود، اما این امر از سال ۱۹۹۱ تغییر کرد و طبق اصلاحی که در قانون اساسی به وجود آمد، انتخاب رئیس‌جمهور نیز به صورت مستقیم از سوی مردم صورت می‌گیرد. بااین‌حال شروط انتخاب‌شدن همانی است که بود. مدت ریاست‌جمهوری در سنگاپور سه سال است. حلیمه یعقوب همه شرایط لازم را داشت. حال آنکه بعضی از شرایط در رقیبش نبود و به‌این‌ترتیب او برنده شد تا نخستین زن رئیس‌جمهور در تاریخ سنگاپور باشد.

بعضی‌ها که اکثرشان از چینی‌تبارها تشکیل می‌دهند، از این نتیجه ناراضی بودند. این انتظار داشتند شخصی با ریشه‌های ملایو در این کشور به قدرت برسد. حتی بعضی نخست‌وزیر «لی هسینگ لوک» را متهم به توطئه‌چینی و آوردن حلیمه یعقوب کردند که‌مالینکه بعضی دیگر دولت را متهم به تعیین معیارهای سخت‌گیرانه درباره سایر نامزدها و از دور خارج‌کردن بعضی، ازجمله «فریدخان» و «محمدصالح ماریکان» کردند. به‌همین‌دلیل دیدیم یعقوب به‌مجرد پیروزی و ادای سوگند گفت او رئیس‌جمهور همه سنگاپوری‌هاست و روزی را آرزو می‌کند که سنگاپور از مسائل قومی و نژادی به‌کلی خلاصی یافته باشد. بسیاری بر این باورند که مقام ریاست‌جمهوری در سنگاپور نیز مقام تشریفاتی و شبیه به مقام ملکه بریتانیاست. اما واقعیت این است که به موجب اصلاحات قانون اساسی در سال ۱۹۹۱ این مقام اختیارات مهمی را به دست آورد، ازجمله اینکه می‌تواند قدرت دولت را در مورد بودجه کم و زیاد کند یا بر اجرای قوانین امنیت داخلی و فساد مقامات نظارت داشته باشد یا اینکه برای دادن بودجه به شرکت‌های دولتی موافق یا مخالف

جهان

در آمریکا پس از هر حادثه مرکبار تیراندازی، مخالفان و موافقان قانون حمل سلاح در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند، اما با گذشت زمان تمامی خواسته‌ها به فراموشی سپرده می‌شود و تغییری در قانون صورت نمی‌گیرد. پس از حادثه مرکبار لاس‌وگاس، بار دیگر درخواست‌هایی برای تشدید «قانون نگهداری و حمل سلاح» در آمریکا مطرح شده‌اند. دینا فانینستن، سناتور دموکرات از ایالات کالیفرنیا، دراین‌باره گفت: «این موضوع باید برای هر آمریکایی شوکه‌آور باشد که چگونه هر کس می‌تواند به‌آسانی به این‌همه سلاح و مهمات دست یابد».

بنا بر ارزیابی این سیاست‌مدار آمریکایی، تنها با استفاده از سلاح‌های خودکار می‌توان در مدت‌زمانی کوتاه دست به کشتاری چنین گسترده زد. سناتور فاینستین از مردم خواست که در مورد تشدید قوانین حمل سلاح به‌طور جدی بیندیشند. سناتور دموکرات، الیزابت وارن از ایالت ماساچوست، نیز تصریح کرد که «دعا و فکرکردن» درباره این حادثه مرکبار کافی نیست و باید دست به عمل زد. او افزود: «حوادثی نظیر لاس‌وگاس تاکنون بارها اتفاق افتاده‌اند. ما باید دراین‌باره به بحث بپردازیم تا بتوانیم از اعمال خشونت مسلحانه جلوگیری کنیم». برخی از هنرمندان آمریکایی نیز از تشدید قانون حمل سلاح در آمریکا پشتیبانی می‌کنند. از آنجایی که این کشتار در یک کنسرت موسیقی رخ داده، لیدی گاگا، خواننده معروف آمریکایی، در حساب توییتری خود که بیش از ۷۱ میلیون نفر آن را دنبال می‌کنند، نوشت: «این کشتار در یک کلام اقدام تروریستی بود».

به گفته لیدی گاگا، تروریسم، نژاد، دین و جنسیت نمی‌شناسد. او از سیاست‌مداران دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه خواست که در زمینه قانون حمل سلاح به توافق دست یابند. درخواست لیدی گاگا مستقیماً خطاب به پال رایان، رئیس جمهوری‌خواه مجلس نمایندگان آمریکا، بوده است.



پال رایان پس از کشتار لاس‌وگاس از مردم خواست بود که برای قربانیان و بستگان آنها «دعا کنند». لیدی گاگا نوشت است: «عاکدرن کشته‌ها، اما خون قربانیان دست‌های کسانی را آغشته کرده که از جایگاه قدرت قادر به تصویب قوانین نیستند». دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا و اکثر سیاست‌مداران مهم از حزب جمهوری‌خواه مخالف تشدید قانون نگهداری و حمل سلاح هستند. جیمی کیمل، تیلور سوئیفت، ربهانا و آریانا گرانده از جمله دیگر هنرمندان مشهوری هستند که پس از حادثه لاس‌وگاس از محدودیت حمل سلاح پشتیبانی کرده‌اند. حدود ۴۳ درصد آمریکایی‌ها در منازل خود دست‌کم یک سلاح نگهداری می‌کنند.

آمار موجود نشان می‌دهد که حدود ۳۰۰ میلیون تفنگ، کلت، تپانچه و سلاح‌های خودکار و نیمه‌خودکار در منازل آمریکایی‌ها نگهداری می‌شوند. سالانه حدود ۳۰ هزار نفر در آمریکا «با شلیک یک سلاح» کشته می‌شوند، یعنی قربانیان خشونت از طریق به‌کارگیری سلاح در هر دو سال در آمریکا برابر با شمار سربازان کشته‌شده این کشور در جنگ ویتنام است. تانکون تلاش‌های زیادی برای تغییر قانون حمل سلاح صورت گرفته است، اما همه آنها بی‌ثمر بوده‌اند؛ به‌ویژه پس از هر حمله مرکبار، مخالفان و موافقان دلایل تکراری خود را بیان می‌کنند، اما در قانون و در عمل تغییری رخ نمی‌دهد.

یک تانکون در یک نمایشگاه

درپچه

کشوری که حاضر به «وداع با اسلحه» نیست

اردشیر زارعی‌قناتوی

یکشنبه‌شب اول اکتبر جامعه آمریکایی بار دیگر با تصویر ناکارآمدی قانون اساسی ایالات متحده و قدرت تولیدکنندگان سلاح در این کشور با رقم‌خوردن فاجعه قتل عام در شهر تورستی «لاس‌وگاس» روبه‌رو شد. این تصویر برخلاف آنچه معمولاً سعی می‌شود از جامعه آمریکایی به‌عنوان سرزمین فرصت‌ها و آرمان شهر تحقق شعار «من رویایی دارم» از مبارز حقوق مدنی آمریکا «مارتین لوترکینگ» ترسیم شود، بار دیگر مشکلات ساختاری در حوزه حقوقی و سیستم سیاسی کشور را به نمایش گذاشت. این بار پای تروریسم بنیادگرای اسلامی در کار نبود تا فریاد الله اکبر چندنفری را بکشد و موج اسلام‌هراسی و مهاجرت‌ستیزی جامعه آمریکایی را دربر بگیرد و رهبران این کشور بر طبل به‌خطرافتادن دموکراسی کشور از سوی دشمنانی سخن‌پراکنی کنند که گویا آمریکایی ناب نوده‌اند. ماجرای کشتار لاس‌وگاس حتی به نظر می‌رسد ارتباط چندانی هم با اختلافات نژادی و گروه‌های شبه‌نظامی راست‌گرای افراطی هم ندارد.

آتچه تاکنون در گزارشات پلیس از جمله اظهارات رسمی «جوزف لومباردو» کالترنر شهر لاس‌وگاس به‌دفعات بر آن تأکید شده است «اقدام فردی» مهاجم ۶۴ساله «استیون پداک» ساکن شهر کوچک «مسکیت» در همسایگی پایتخت قمار و ستاره درخشان کلان‌شهر کویر نوادا بود که ظاهراً در سابقه خود هیچ جرم کیفری مهمی هم نداشته است. در اظهارات پلیس، رادار قاتل و همسایگی وی بر این نکته تأکید می‌شود که او یک میلیونر قمارباز و عاشق اسلحه بوده است و به همین دلیل حتی به لحاظ روان‌شناختی نمی‌توان این اقدام جنایتکارانه را تبلور خشم و عصبان طبقاتی و از روی استیصال مالی فردی وابسته به طبقات زیرین دانست که می‌خواهد از «وضع موجود» انتقام بگیرد. براراه‌افتادن فسم‌خون در جریان فستیوال سهروزه «۹۱ روت» در کانسرت کنسرت روباز کانتتری در مشهورترین بلوار لاس‌وگاس از طبقه ۳۲ هتل «مدلی بی» که با خالی‌کردن چندین خשב‌ا از یک اسلحه بازرسی خانه وی در شهر کوچک مسکیت نیز یک زرادخانه از جمله ۱۸ اسلحه، وسایل الکترونیکی، چندین خشب‌ا، هزاران گلوله و مواد منفجره از جمله «آمونوم نیترات» پیدا شده است. وقتی تمام قطعات این پازل در کنار هم چیده شود، مشخص می‌شود که برخلاف گمانه‌زنی‌های معمول وی «چار جنون‌آنی» نشده و از قبل برای این جنایت مرکبار برنامه‌ریزی کرده است. از طرف دیگر هرچند طبق معمول همیشگی گروه «داعش» مسئولین این اقدام را بر عهده گرفته است اما پلیس و مقامات امنیتی – اطلاعاتی به صراحت ارتباط آن را با تروریسم اسلامی رد کرده‌اند. با رد فرضیه تروریستی‌بودن حادثه دوباره تمام نگاه‌ها به سمت فشل‌بودن قانون اساسی بازمانده از دوران جنگ‌های داخلی و میراث پدران معزوی آمریکا برمی‌گردد که آزادی مالکیت و حمل سلاح در این کشور را متضمن حفظ امنیت و حق آزادی فردی می‌داند. در متمم دوم قانون اساسی آمریکا مصوب سال ۱۷۹۱ در تدوین ۱۰ متمم قانون اساسی این کشور به صراحت تأکید شده است «لزوم یک گروه شبه‌نظامی منظم برای حفظ امنیت کشوری آزاد و حق مردم در نگهداری و حمل سلاح، نباید نقض شود». همین متمم قانون اساسی تا امروز در کنار قدرت لابی اسلحه در آمریکا مانع از هرگونه اصلاح و ترمیم این قوانین که بیشتر معطوف به تمایل ایالت‌های میانی و سفید که اقتصاد مبتنی بر کشاورزی دارند، شده است تا جایی که تمام تلاش‌های «باراک اوباما» رئیس‌جمهوری سابق این کشور بعد از فاجعه قتل عام مدرسه «سندی‌هوک» نیز برای تغییر در این قوانین با رد بسته کنکره جمهوری‌خواه و حتی مخالفت بخشی از نمایندگان دموکرات برخورد کرد و راه به جایی نبرد.

حوادث و کشتارهای نمونه حادثه لاس‌وگاس در آمریکا یک موضوع موردی نیست بلکه همان‌گونه که نهادهای امنیتی و حقوق‌پیشی تخمین می‌زنند، سالانه حدود ۳۰ هزار نفر در این کشور با اسلحه گرم کشته می‌شوند که رقم آن بالاتر از سرجمع تمام حوادث طبیعی، تصادفات جاده و تلفات جنگی جامعه آمریکاست. با پیروزی «دونالد ترامپ» به‌عنوان یک حامی پروپاقرص قوانین مالکیت و حمل سلاح در انتخابات ریاست‌جمهوری، لابی اسلحه که توسط صاحبان صنایع تسلیحاتی حمایت می‌شوند و پشت سر وی قرار دارند، دست بازتری پیدا کرد که حتی مانع از طرح اصلاح این قوانین در کنکره شود. حامیان اسلحه در آمریکا هنوز غریبالصلی اصلاح است که هرگونه تغییری در اصل یا متممی از آن راه را برای مطالبه اصلاح بخش‌هایی دیگر که تاکنون نگاهان معبد سرمایه در مقابل حقوق عمومی بوده است، باز می‌کند و این همان ترسی است که ساختارهای مالی، اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی، امنیتی و اجتماعی این کشور داشته و حاضر به پذیرش آن نخواهند بود. اما حادثه جنایت‌بار لاس‌وگاس و کشتار کلیسای سیاه‌پوستان «فرانک‌لستون» و قبل از آن مدرسه سندی هوک تنها نوخ نیک همشکر و معضلی است که آینده جامعه آمریکا را به شدت تهدید می‌کند. با دوقطبی تشدیدشونده که در سال‌های اخیر جامعه آمریکایی را دوباره کرده است، در صورت بروز یک جنبش قدرتمند ضدسیستمی با وجود بیش از ۲۷۰ میلیون سلاح گرم در دست مردم و وابستگی ۳۲ درصد از آنان به سلاح گرم، هرگونه شورش گسترده اجتماعی می‌تواند به جنگ‌های مسلحانه و حتی جنگ‌های داخلی منجر شود. رهبران ارتششن در دوگانه کمال شهید و کنکره در کنار صاحبان واقعی قدرت در ابرشرکت‌ها از جمله لابی قدرتمند تسلیحاتی تا امروز براساس منافع، صدای پای دهشت و خطر را نشنیده‌اند و فکر می‌کنند در هر وضعیتی سیستم و ساختار امنیتی، قدرت مهار هرگونه اخلاقی را دارد. اما تجربه نشان داده است آنان که در زمان فجایع فردی و موردی غافلگیر می‌شوند، در صورت بروز منازعه و تنش در عرصه ملی قادر به کنترل و مهار وضعیت بی‌وقت مسلح نیستند یا هزینه سنگینی باید بپردازند.

بارها با بروز این اتفاقات زنگ خطر برای آمریکا به صدا در آمده است اما ره‌بار رهبران این کشور بعد از نیمه‌افراشتن پرچم و تسلیت به خانواده کشته‌شدگان این صدا را خفه کرده و روند معیوب کنونی را ادامه داده‌اند. قانون اساسی کهنه برای ساختار سیاسی آمریکا به این لحاظ هنوز غریبالصلی اصلاح است که هرگونه تغییری در اصل یا متممی از آن راه را برای مطالبه اصلاح بخش‌هایی دیگر که تاکنون نگاهان معبد سرمایه در مقابل حقوق عمومی بوده است، باز می‌کند و این همان ترسی است که ساختارهای مالی، اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی، امنیتی و اجتماعی این کشور داشته و حاضر به پذیرش آن نخواهند بود. اما حادثه جنایت‌بار لاس‌وگاس و کشتار کلیسای سیاه‌پوستان «فرانک‌لستون» و قبل از آن مدرسه سندی هوک تنها نوخ نیک همشکر و معضلی است که آینده جامعه آمریکا را به شدت تهدید می‌کند. با دوقطبی تشدیدشونده که در سال‌های اخیر جامعه آمریکایی را دوباره کرده است، در صورت بروز یک جنبش قدرتمند تسلیحاتی تا امروز براساس منافع، صدای پای دهشت و خطر را نشنیده‌اند و فکر می‌کنند در هر وضعیتی سیستم و ساختار امنیتی، قدرت مهار هرگونه اخلاقی را دارد. اما تجربه نشان داده است آنان که در زمان فجایع فردی و موردی غافلگیر می‌شوند، در صورت بروز منازعه و تنش در عرصه ملی قادر به کنترل و مهار وضعیت بی‌وقت مسلح نیستند یا هزینه سنگینی باید بپردازند.